

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

در مقدمه سوم اشاره کردیم گاهی فطرت به معنای اصطلاحی است که در علم کلام بررسی می‌شود که اینجا ما فقط اشاره می‌کنیم اقامه دلیل در جای خودش باشد.

فطرت در اصطلاح علم کلام مخصوصاً اگر با جبلت همراه باشد «جبلۃ فطری» مقصود این است که در مکتب عقایدی اسلام اعتقاد این است که انسان در خلقت و سرشت نخستین خود شاکله خاصی از خلقت دارد که فی ذات نفسه یکسری معرفتها و شناختها و یکسری میلها و گرایشها ذاتا دارد. البته دقت کنید این میلها و گرایشها گاهی منشأش غریزه است نه فطرت که در حیوانات هم هست، اعمال شگفت‌انگیز و ساختن شکلهای هندسی دقیقی که مورچه‌ها و زنبور عسل دارند و حرکات خاصی که بعضی از حیوانات دارند که حیوانات دیگر ندارند، حرکاتی که ناشی از غریزه است. این گرایشها ناشی از غریزه است و نباید خلط شود با گرایشهایی که ناشی از فطرت است.

انسان هم یک گرایش‌های غریزی دارد، احساس گرسنگی و میل جنسی که به اینها فطرت نمی‌گویند بلکه که آن دانش یا میل و گرایشی که مربوط به انسانیت انسان است نه بعد حیوانیتش و اختصاص به زمانی دون زمان و نژادی دون نژاد و نحله‌ای دون نحله ندارد، این بینشها و گرایشهایی که مربوط به بعد انسانیت انسان است را فطرت می‌گوییم که برخی از اینها از مقوله شناخت و ادراک است و بعضی از مقوله میل و گرایش است مثل میل به حقیقت‌جویی، گرایش به خیر و فضیلت، میل به کشف حقایق، میل به اندوختن دانش و گرایش به جمال که اینها از فطریات است.

اینجا بحثهای لطیفی مثل بررسی روایات و ادله هست که جای آن در بحث کلام است. **توحید صدوق** را ببینید:

«زُرَّارَةُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ - وَ عَنْ الْحَنِيفِيَّةِ فَقَالَ هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي فَطَرَ اللَّهُ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ وَ قَالَ فَطَرَهُمُ اللَّهُ عَلَى الْمَعْرِفَةِ»^۲.

یک قسم از فطرت، شناخت و ادراک است و یک قسم از فطرت میل و گرایش است: «و نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا ﴿٧﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا ﴿٨﴾»^۳.

خلاصه این مقدمه سوم این شد که گاهی فطرت به معنای آن گرایش ذاتی انسان است که در سرشت خلقت او خداوند به ودیعه گذاشته شده است.

نکته چهارم: رجوع جاهل به عالم دو صورت دارد:

صورت اول: گاهی جاهل به عالم مراجعه می‌کند برای رفع جهلش، یک معادله ریاضی را بلد نیست حل کند یا یک مسأله شیمی را نمی‌داند به استاد مراجعه می‌کند این رجوع جاهل به عالم نتیجه‌اش این می‌شود که جاهل به کنه آن مسأله عالم می‌شود. یا فرض کنید علیت صفات باری تعالی برای ذاتش را یک کسی نمی‌داند و متکلم اقامه دلیل می‌کند.

صورت دوم: رجوع جاهل به عالم است «لاجل العمل تعبدا» به مجتهد مراجعه می‌کند مجتهد می‌گوید اگر همچین شکی برای تو حادث شد سجده سهو انجام بده، حالا به چه دلیل؟ چه کسی گفته؟ از چه دلیلی استفاده کردید؟ تعبد است چون شما گفتید من انجام می‌دهم این قسم دوم رجوع جاهل به عالم تعبدا است. بعد از نکات مقدمی برمی‌گردیم به اصل بحث.

۱ - جلسه ۵۶ - چهارشنبه - ۱۴۰۰/۰۹/۱۷

۲ - التوحید (الصدوق) ؛ ۴ ص ۳۳۰: «أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِسْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ وَ مُحَمَّدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ يَعْقُوبَ بْنَ يَزِيدٍ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ ابْنِ أَذِينَةَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَ عَنْ الْحَنِيفِيَّةِ فَقَالَ هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي فَطَرَ اللَّهُ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ وَ قَالَ فَطَرَهُمُ اللَّهُ عَلَى الْمَعْرِفَةِ قَالَ زُرَّارَةُ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ أَلْفَافَهُمْ قَالَ أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ فَعَرَفَهُمْ وَ أَرَاهُمْ صُنْعَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفُوا أَحَدَ رَبِّهِ وَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ يَعْنِي عَلَى الْمَعْرِفَةِ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَالَقُهُ فَذَلِكَ قَوْلُهُ - وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ».

۳ - سورة الشمس (۹۱)، آیات ۷ و ۸.

محقق خراسانی در کفایه فرمودند «ان التقلید امر بدیهی جبلی فطری»، **محقق اصفهانی** قویترین شاگرد **محقق خراسانی** علی الاطلاق، ایشان سه اشکال به این بیان **محقق خراسانی** وارد می‌کند که حالا یک اشکال هم ضمیمه بشود چهار اشکال می‌شود.

اشکال اول: اینکه **محقق خراسانی** عطف گرفتند دو عنوان را به یکدیگر و فرمودند تقلید بدیهی است و در عین حال جبلی فطری است. ما در مقدمات اشاره کردیم قضایای بدیهی یعنی یا اولیات یا فطریات به معنای منطقی خودش، اینکه بگوییم امری بدیهی است یعنی من الاولیات و الفطریات است دوباره بگوییم جبلی فطری یعنی فطری به معنای سوم است و این جمع بین متنافیین است، **محقق اصفهانی** می‌فرماید **محقق خراسانی** از شما بعید است اینها را بر هم عطف بگیرید اینها با هم متباین هستند. حالا ممکن است بگوییم منظور از بدیهی یعنی خیلی روشن است و از معنای اصطلاحی دست برداریم و اشکال **محقق اصفهانی** را جواب بدهیم.

این اشکال **محقق اصفهانی** را جواب بدهیم که بدیهی یعنی روشن است.

اشکال دوم: روی کلمه بدیهی تامل دارند اینکه **محقق خراسانی** می‌فرماید تقلید به حکم عقل امر بدیهی است یعنی از قضایایی است که به مجرد اینکه عقل به دو طرف قضیه توجه می‌کند فوراً تصدیق می‌کند.

محقق اصفهانی می‌فرماید چه کسی گفته است تقلید امر بدیهی است؟ تقلید در مانحن فیه یعنی رجوع جاهل به عالم تعبدا، چه کسی می‌گوید عقل حکم می‌کند جاهل بلافاصله به عالم مراجعه کند تعبدا حرف او را قبول کند؟ چنین چیزی نیست! عقل یک راه دیگری هم دارد و می‌گوید رجوع کن به عالم و ادله را از او یاد بگیر و خودت عالم بشو. بنابراین اینکه **محقق خراسانی** ادعا کنند رجوع جاهل به عالم تعبدا امر بدیهی است، اصلاً چنین نیست.

نتیجه: اشکال دوم این است که ادعای اینکه تقلید امر بدیهی است و قوه عاقله این را بدیهی می‌داند، قابل قبول نیست.

اشکال سوم: از کلمه بدیهی رفع ید می‌کنیم و سراغ «جبلی فطری» می‌رویم، روشن است با عطفجبلت بر فطرت بر جبلت ظاهر کلام **محقق خراسانی** این است که رجوع جاهل به عالم تعبدا از گرایشهای فطری انسان است که خدا در جبلت او به ودیعه نهاده است مثل حس خداجویی، حس زیبایی طلبی و امثال اینها.

محقق اصفهانی می‌فرماید این حرف قابل گفتن است! آیا رجوع جاهل به عالم تعبدا، چشم بسته حرف او را قبول کن، این از میول فطری انسان است! علم جویی و کمال جویی از این امور فطری است اما رجوع به غیر تعبدا از امور فطری است؟! چگونه از امور فطری است — امور فطری که «لا یفرق فیہ الملة و لا نحلہ» — که این همه صاحبان عقل و فطرت با آن مخالفت می‌کنند، اخباریان می‌گویند تقلید حرام است، جمع زیادی از عقلا رجوع به غیر تعبدا را، قبیح می‌دانند. لذا این ادعا که رجوع جاهل به عالم تعبدا امر فطری جبلی است این قابل قبول نیست.

اشکال چهارم: **محقق خراسانی** چنانکه قبلاً هم اشاره کردیم گویا این دلیل را یک حکم عقلی بدیهی می‌دانند لذا می‌گویند اگر شارع هم بگوید ارشاد به همین حکم عقل است، اگر حکم عقل بدیهی باشد، حکم عقل بدیهی قابل تخصیص و قابل تقیید نیست، عقل می‌گوید اگر حصول علم برای خودت متعذر یا متعسر است به متخصص فن مراجعه کن، این متخصص شیعه اثنا عشری باشد نباشد مکبّ به دنیا باشد یا نباشد زیرمیزی بگیرد یا نگیرد و امثال آن، آیا در بحث تقلید شارع همین را می‌گوید؟ اگر این حکم عقل بدیهی است قابل تخصیص نیست. بنابراین اگر یک مستشرق یهودی مجتهد شد، اصطلاحات را خواند و ادله چهارگانه را هم بلد بود و حالا هم که هوش مصنوعی است و با استفاده از اینها یک مسأله را که به او دادند تحلیل کرد و لیوان شرابش هم در دستش بود و حکم بین شک دو و سه را هم بیان می‌کند، عقل می‌گوید رجوع کن، آیا شارع می‌گوید به او رجوع کنید؟! این همه تقییدها و تخصیص‌هایی که در بحث تقلید شارع دارد دلیل بر این است که رجوع جاهل به عالم تعبدا نمی‌شود گفت حکم عقل بدیهی است.

نتیجه: چنانکه **محقق اصفهانی** می‌فرماید باید به دنبال دلیل دیگری باشیم بر مشروعیت تقلید برای مقلد و این بیان **محقق خراسانی** که «ان التقلید بدیهی فطری جبلی» هم جمع بین متنافیات است و هم ثبوتاً قابل قبول نیست. وارد شویم ببینیم خود **محقق اصفهانی** و سایر محققین بر مشروعیت تقلید چه دلیلی اقامه می‌کنند؟